**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14030127**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

اللَّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الحُجَةِ بنِ الحَسَن صَلَواتُکَ علَیهِ و عَلی آبائِهِ فِی هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِی کُلِّ سَاعَةٍ وَلِیّاً وَ حَافِظاً وَ قَائِداً وَ نَاصِراً وَ دَلِیلًا وَ عَیْناً حَتَّى تُسْکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً وَ تُمَتعَهُ فِیهَا طَوِیلا

بحث سر جواز استعمال لفظ در اکثر از معنا بود. مرحوم آخوند محصل فرمایششان اینجوری که در جلسۀ قبل عرض کردیم این بود که چون حقیقت استعمال صرفا علامت بودن لفظ برای معنا نیست، لفظ باید فانی در معنا باشد کأنّ فقط معناست و لفظی نیست و نمی‌شود لفظ فانی در دو معنا باشد چون آن دو معنا باید لحاظ بشوند و آن لحاظ لفظ فانیا در یک معنا منافات دارد با لحاظ لفظ فانیا در معنای دیگر. این تعبیری هست که ایشان دارند. در ضمن این تعبیر یک نکته‌ای را ایشان ذکر می‌کند به عنوان دلیل، شاهد برای اینکه حقیقت استعمال فنای لفظ در معنا هست آن این است که حسن و قبح معنا به لفظ هم سرایت می‌کند، این هم این مطلبی هست که ایشان دارد. در آخر بحث هم یک تعبیری ایشان دارد که نمی‌شود در استعمال واحد لفظ را وجه برای دو معنا قرار داد مگر اینکه شخص احول باشد، احول یعنی دو بین، من یک چشم تعبیر کردم اشتباه سهوی بود، سهو لسان بود. خب شخص دو بین باشد آن یک حرف دیگر است و الا شخص عادی نمی‌تواند دو تا معنا را لحاظ کند. ما در جلسۀ قبل بیشتر متمرکز بودیم روی این تکۀ کلام ایشان که می‌فرمودند حسن و قبح معنا به لفظ سرایت می‌کند عرض می‌کردیم اشکالاتی مطرح می‌کردیم که ما حصلش این بود که اوّلا همه جا حسن و قبح معنا به لفظ سرایت نمی‌کند و مجرد سرایت حسن و قبح معنا به لفظ هم در آن مواردی هم که سرایت می‌کند شاهد بر این نیست که در آن موارد فانی در معنا هست بلکه با علامت بودن هم سازگار هست، چون در واقع آن چیزی که منشاء قبح می‌شود در جایی هست که تصویر آن معنا هم قبیح باشد، تصور آن معنا هم، یعنی القاء آن معنا به ذهن مخاطب هم قبیح باشد و این هست و این نکته ربطی به بحث فنا و عدم فنا و این چیزها ندارد، این محصل عرض ما در جلسۀ قبل بود.

حالا من به ذهنم می‌رسید که ممکن است کلام مرحوم آخوند را به گونه‌ای معنا کنیم که این اشکال ما وارد نباشد به آن شکلی که ما مطرح می‌کردیم و یک سری اشکالات دیگری هم که در مسئله هست وارد نباشد، آن این است اینکه ایشان می‌فرماید حقیقت استعمال فنا لفظ در معنا هست مراد از معنا چی است؟ آیا معنا آن واقعیت خارجی است؟ یا معنا صورت ذهنی واقعیت خارجی است؟ تصویر واقعیت خارجی است. اگر مراد از معنا آن واقعیت خارجی باشد خب این اشکالات پیش می‌آید که آن واقعیت خارجی همه جا حسن و قبحش به لفظ سرایت نمی‌کند، علاوه بر اینکه اگر قرار باشد این شاهد بر فنا باشد فقط حسن و قبح نباید سرایت کند باید سایر صفات هم سرایت کند و آن بحث‌هایی که در جلسۀ قبل مطرح کردیم. ولی من فکر می‌کنم به خصوص با توجه به یک عبارتی که ایشان تعبیر می‌کند الا ان یکون لاحظ احول العینین ایشان چیز دیگری می‌خواهد بگوید ولو عبارت خیلی وافی نیست برای بیان این مقصود. مراد ایشان از معنا خود تصور است، معنا نه آن واقعیت خارجی، می‌گوید متکلم هنگامی که لفظی را به کار می‌برد به لفظ دیگر توجه ندارد فقط به آن تصور ذهنی و تصویری که هست توجه دارد، کأنّ لفظ دیده نمی‌شود فقط آن صورت ذهنیه دیده نمی‌شود، هنگام به کار بردن لفظ آن تصویر ذهنی در ذهن متکلم وجود دارد و در ذهن متکلم دو تا تصویر نمی‌تواند لحاظ بشود در آن واحد هم این معنا هم آن معنا لحاظ بشود، بحثش این است نه آن واقعیت خارجی، چون آنجا تعبیر احول العینین که می‌کنند احول العینین کسی است که دو تا تصویر در ذهنش شکل گرفته، ایشان می‌گوید که افراد عادی در آن واحد یک تصویر در ذهنشان هست نه دو تصویر، بنابراین نمی‌تواند فرد عادی هم تصویر معنای اوّل در ذهنش باشد در همان حینی که معنای اوّل هم تصویرش در ذهنش است معنای دوم هم تصویرش در ذهنش باشد، این فرد. و الا دو بین بله آن دو تا معنا در ذهنش هست. فکر می‌کنم مراد ایشان. آن وقت این که گفتیم اوّلا اشکالی که ما مطرح می‌کردیم که ممکن است، هیچ یک از آن اشکالات ما وارد نخواهد بود، ما می‌گفتیم که اینکه واقعیت خارجی شیء قبیح باشد الزاما تلفظ به او قبیح نیست، مجرد قبح واقعیت به قبح تلفظ نمی‌انجامد، ایشان این را نمی‌خواهد بگوید، ایشان می‌خواهد بگوید جایی که تصویر کردن آن واقعیت قبیح است، یعنی به ذهن مخاطب انداختن آن واقعیت قبیح است آن این لفظ هم قبیح تلقی می‌شود نه خود آن واقعیت قبیح است، تصویر کردن و القا المعنیٰ الی ذهن المخاطب وقتی قبیح باشد این القا معنا کأنّه لفظ آنجا در کار نیست فقط یک القاء المعنیٰ هست، القاء المعنیٰ به چی است؟ به تصویر ذهنی که متکلم در ذهنش ایجاد می‌کند و این تصویر ذهنی را می‌خواهد به ذهن مخاطب القاء کند، و آن مطالبی که ما عرض می‌کردیم آن واقعیت خارجی اوصافی دارد این اوصاف به لفظ سرایت نمی‌کند آن هم این وارد نخواهد بود، چون واقعیت خارجی را ایشان نمی‌خواهد بگوید اوصافش به لفظ سرایت می‌کند، تصویر واقعیت خارجی و القای تصویری واقعیت خارجی به ذهن مخاطب این به لفظ سرایت می‌کند کأنّ ایشان می‌خواهد بگوید متکلم در هنگام استعمال به لفظ توجه ندارد فقط به القاء المعنیٰ توجه دارد. در آن واحد نمی‌شود دو تا معنا را القا کرد، چون دو تا معنا را نمی‌شود تصور کرد. القای دو معنا فرع تصور دو معنا هست، این تصور دو تا معنا چون امکان‌پذیر نیست القای دو تا معنا هم امکان‌پذیر نیست مگر احول العینین باشد. البته بحث احول العینین که ایشان تعبیر کرده اگر دقت کنیم حتی در مورد احول العینین هم تصویرین نیست، یک تصویر دو تکه است، گاهی اوقات چاپ خراب می‌شود عکس دو تا می‌افتد، دو تا عکس کنار هم می‌افتد یا جایی که کار هنری می‌خواهند بکنند یک تصویر را کنارش یک تصویر دیگر می‌چسبانند، در کارهای هنری اینجور هست دیگر دو تصویر کنارش یک تصویر است. این احول العینین تصویری که در ذهنش هست یک تصویری هست که هر دو تصور در این تصویر حضور دارد. این شبیه همان هست که ایشان گفتیم که اگر هر دو معنا، دو معنایی که وجود دارد ما لفظ را می‌خواهیم در هر دو مستقلا استعمال کنیم ولی اگر بخواهیم در مجموع استعمال کنیم این مانعی ندارد ولو به نحو مجاز. این احول العینین کأنّه هر دو معنا در یک تصویر وُحدانی کنار هم، روی هم افتاده وجود دارد، این به یک معنا خارج از بحث ماست آن هم استعمال لفظ در اکثر از معنا نیست، آن وقت این تصویر اگر از معنای کلام مرحوم آخوند کردیم بعضی از اشکالاتی که در اینجا مطرح شده پاسخ داده می‌شود، اصلا بعضی‌ها اشکال کردند به مرحوم آخوند که شما خلط حقیقت و اعتبار کردید، واقعیت خارجی حقیقتا که حاضر نیست، کأنّه حاضر است، خود تعبیر هم مرحوم آخوند هم تعبیر کأنّه را به کار برده، بل جعله وجها و عنوانا له بل بوجهه نفسه کأنّه الملقی، بگوییم که کأنّ خب ما وقتی اعتبار می‌کنیم که معنا را القا کردیم خب ممکن است در عالم اعتبار اعتبار کنیم که دو تا معنا را الغا کردیم. ولی به نظر می‌رسد مرحوم آخوند تکیه‌اش روی این، اوّلا مرحوم آخوند به نظرم آن اشکال فی نفسه وارد نیست چون بحث مرحوم آخوند این است که می‌گوید که ما هم این معنا را بخواهیم لحاظ کنیم هم آن معنا را بخواهیم لحاظ کنیم لحاظ دو تا معنا اشکال دارد، لحاظ دو تا معنا اصلا اعتباری نیست حقیقی است، از این حیث که کأنّه المعنیٰ آن اشکالی پیش نمی‌آید کأنّه المعنیٰ ولی از این جهت که شما بالأخره لحاظ المعنیٰ دارید و لحاظ المعنیٰ حقیقی است اینجور نیست که صحت سلب داشته باشد که شما لحاظ معنا نکردید، نه لحاظ معنا کردید، تکیه‌ای که ایشان روی کلامش دارد این هست اینکه هم معنای اوّل لحاظ شده باشد هم معنای دوم لحاظ شده باشد این نمی‌شود، خب لحاظ معنای اوّل و لحاظ معنای دوم اعتباری نیست حقیقی است و آن خلط حقیقت و اعتبار و این حرف‌هایی که مطرح شده اینجا اصلا وجهی ندارد. ولی حالا منهای اینکه اصلا اصل آن اشکال اشکال واردی نیست من فکر می‌کنم مرحوم آخوند چه بسا مرادش این، البته عبارت می‌گویم وافی دقیق به این مقصود نیست اگر مراد ایشان این باشد، اصلا حرف ایشان این باشد که معنا یعنی همان تصویر ذهنی، اینکه در حین لفظ دو تصویر ذهنی در ذهن شکل بگیرد این امکان‌پذیر نیست، در حینی که شما لفظ را می‌خواهید به کار ببرید اگر شخصی احول العینین نباشد چشمش سالم باشد، دیدش سالم باشد یک چیزی بیشتر نمی‌بیند، یک واقعیت را بیشتر نمی‌تواند ببیند، ذهن انسان قادر نیست در آن واحد دو تصویر ذهنی ببیند مگر چشمش خراب باشد که عرض کردم تازه آنها هم دو تا تصویر روی هم می‌افتد یک تصویر روی هم افتاده است، آن هم باز یک تصویر است نه دو تصویر، آن وقت دیگر اصلا بحث حقیقت و اعتبار و آن حرف‌ها اصلا معنا نیست و توجه بفرمایید اینجوری شاید ایشان می‌خواهد بگوید می‌گوید لفظ دیده نمی‌شود معنا دیده می‌شود، معنا نه واقعیت خارجی آن تصویر ذهنیِ. می‌گوید لفظِ اینجا حضور ندارد لفظ را متکلم دیگر ازش مغفول عنه است. آن معنا را می‌بیند، معنا یعنی این تصور ذهنی. دو تا تصور ذهنی که نمی‌شود در هنگام به کار بردن لفظ متکلم واقعا القاء اللفظ می‌کند، ولی کأنّ دارد القاء معنا می‌کند. القاء معنا یعنی چی؟ یعنی القای تصویر ذهنی، این القای معنایی که دارد می‌کند یعنی القای معنای حقیقی هست، یعنی لفظ را کأنّ القا نمی‌کند. یعنی آن چیزی که واقعیت هست من لفظ را دارم به کار می‌برم و متکلم لفظ را می‌شنود از لفظ مشابه آن معنایی که در ذهن من هست در ذهن آن طرف ایجاد می‌شود. این کأنّ بودنش به این جهت هست که کأنّ من مستقیما آن معنا را در ذهن مخاطب دارم ایجاد می‌کنم، کأنّ بودنش این نکته است و الا در این که من در ذهنم یک تصویری را من متکلم ایجاد می‌کنم اینکه یک امر حقیقی است، کأنّ آن تصویر را دارم به ذهن مخاطب القا می‌کنم نه لفظ را به گوش مخاطب می‌شنوانم، حرف این است. اینکه من بخواهم دو تا چیز تصویر به مخاطب کنم باید هر دویش را تصور کنم، نمی‌شود در آن واحد من هر دو را تصور کنم، تصور کردنش حقیقی است اینجا دیگر اعتباری نیست، القا معنا به مخاطب هم اعتباری باشد تصور کردن لفظ توسط متکلم آن حقیقی است، آن بحث حقیقت و اعتبار این حرف‌ها اصلا. این محصل فرمایش مرحوم آخوند. به نظر می‌رسد که ما مطلب را اصلا به این شکل نباید اصلا دنبال کرد. حاج آقا ما معالم خدمتشان می‌خواندیم، معالمی بود که به یک معنا نیمچه خارج بود، بعضی از دوستان که درس خارج می‌رفتند به حاج آقا گفته بودند ما می‌خواهیم شما بحثی ندارید که خدمتتان باشیم حاج آقا فرمودند این معالم به فلانی می‌گویم شما در آن درس شرکت کنید برایتان سودمند هست و اینها، چون علاوه بر خود معالم فرمایشات خودشان را هم طرح می‌کردند، بحث‌های کلمات قوم را اینجور طرح نمی‌کردند ولی ایدۀ خودشان را هم طرح می‌کردند. حالا محصل مطالبی که از آن جلسه از آن موقع‌ها یادم مانده عرض بکنم قصه مال بیش از ۴۰ سال قبل است، مربوط به سال ۶۱ است. حاج آقا می‌فرمودند که ما در استعمالات می‌بینیم که استعمال لفظ در اکثر از معنا واقع می‌شود و ادلّ دلیل علی الامکان الوقوع، عمدۀ قضیه این هست که یا تمام مواردی که آدم به لفظ تکلم می‌کند اصلا حقیقت استعمال آن تفسیری که مرحوم آخوند می‌کند نیست یا لا اقل در بعضی موارد نیست، لا اقل در این مواردی که استعمال لفظ در اکثر از معنا می‌شود نیست. ما در واقع بعد از اینکه صحت استعمال لفظ در اکثر از معنا را از واقعیت خارجی به دست آوردیم به دنبال تحلیلش باید باشیم از آن طرف باید بحث را دنبال کنیم، حالا توضیح می‌دهم. ایشان می‌گویند در استعمالات ادبی اصلا یکی از محسنات ادبی استعمال لفظ در اکثر از معناست. بعد حاج آقا مثال‌هایی می‌زدند برای استعمال لفظ در اکثر از معنا. آن این است که گفتند بنده خدایی در زمان صفویه یک منصبی بوده به نام صدر، دو تا منصب بوده منصب مذهبی، یکی صدر بوده یکی شیخ الاسلام. شیخ الاسلام اوّلا و بالذات مردمی بوده، یک کسی که مردم او را به عنوان مرجع تقلید تعیین می‌کردند حکومت آن مرجعیتش را تثبیت می‌کرده، صدر آن طرف قضیه است، نه اصلا کاملا حکومتی است. تعیین یک سری از مناصب مذهبی مثل قاضی اینها به عهدۀ صدر بوده. یک بنده خدایی گلپایگانی می‌خواسته قاضی بشود رفته بوده در اردوی سلطنتی سراغ صدر که قضاوت را به دست بیاورد آن هم حاضر نمی‌شده یک دانه الاغ به عنوان رشوه داده بوده و قاضی شده بوده. شاعر این را به شعر در آورده بوده، گفته ز گلپایگان رفت شخصی به اردو، یعنی اردوی سلطنتی،

ز گلپایگان رفت شخصی به اردو که قاضی شود صدر راضی نمی‌شد/

به رشوت خری داد و بستد قضا را اگر خر نمی‌بود قاضی نمی‌شد

این کلمۀ خر اینجا به دو معنا به کار رفته، هم به معنای حقیقی‌اش که آن حیوان خارجی، هم به معنای مجازی‌اش یعنی همان معنایی که همۀ شما آشنا هستید. از یک طرف کلمۀ خر دو معنا هست، بودن هم هم به معنای کان تامه است هم به معنای کان ناقصه است. اگر خر نمی‌بود، یعنی خر وجود نداشت یا اگر این گلپایگانیِ خر نمی‌بود، بنابر هر معنایش متناسب با یک معنای دیگری. موارد ماده تاریخ‌ها مطلقا استعمال لفظ در اکثر معناست، کل ماده تاریخ‌ها استعمال لفظ در اکثر از معناست، چون ماده تاریخ از یک جهت لفظ در آن معنا به کار می‌رود یا واقعیت خارجی. آن مفاد چیز. از یک طرف لفظ در لفظ به کار می‌رود. مثلا حالا یک ماده تاریخ جالب عرض بکنم، مرحوم علامۀ مجلسی متوفای ۲۷ رمضان ۱۱۱۰ هست، شاعری ماده تاریخ گفته، گفته که ماه رمضان که بیست و هفتش کم شد تاریخ وفات باقر اعلم شد. از یک طرف آن معنا را می‌خواهد بگوید ۲۷ روز که از ماه رمضان گذشت علامۀ مجلسی که باقر اعلم است از دنیا رفت. از یک طرف می‌گوید که از ماه رمضان به حساب ابجد که ۱۱۳۷ می‌شود، ۲۷ تا هم که کم کنی می‌شود ۱۱۱۰ ماده تاریخ وفات باقر اعلم است. این کلمۀ ماه رمضان هم در آن واقعیت خارجی ماه رمضان به کار رفته، هم در ماه رمضان لفظ ماه رمضان به اعتبار حکایت ماه رمضان از یک عدد، گاهی اوقات ماه رمضان این لفظ با توجه به حروف ابجد هوز از یک عدد حکایت می‌کند، این هم دو معنا هست. فرض کنید می‌گوییم فلانی ماده تاریخ وفاتش ظهر الفساد هست، ماده تاریخ وفات مرحوم شیخ انصاری است، یک بنده خدایی یک سال بعد از فوت شیخ انصاری از دنیا رفته بوده گفته بوده که من یک سال بعد از فوت شیخ انصاری از دنیا رفتم گفته خب پیداست ماده تاریخت می‌شود ظاهر الفساد یک الف اضافه می‌شده همین. ماده تاریخ‌ها هم لفظ دال بر معنا هست هم لفظ از این جهت که حکایت از یک عدد خاص می‌کند لفظ بما هو لفظ، از آن حیث که حکایت از یک عدد خاص می‌کند در آن هم به کار رفته، این شبیه همین ماده تاریخی که برای وفات علامۀ مجلسی هست مرحوم جد ما برای ولادت حاج آقا گفتند. از مبارک رمضان هشت کم هنگام سحور. حاج آقا متولد هشتم رمضان ۱۳۴۶ هستند، و کلمۀ مبارک رمضان را ۸ را ازش کم کنیم می‌شود ۱۳۴۶ و هشتم رمضان هم ایشان به دنیا آمدند. خب این یکی از ابتکارات ادبی همین ماده تاریخ گفتن‌ها و امثال اینها هست. در جایی که در کلام استعمال لفظ در اکثر از معنا رخ داده باشد برای اشاره به اینکه این استعمال لفظ در اکثر از معنا رخ داده گاهی اوقات با تعبیر لا یخلفی لطفه به این اشاره می‌کند. یک عبارتی مرحوم شهید ثانی در توضیح کلام مرحوم شهید اوّل در لمعه دارد، مرحوم شهید اوّل در لمعه در بحث منزوحات بئر فرموده و دلو للعصفور، مرحوم شهید ثانی ذیلش این عبارت را اضافه کرده، به ضم عینه، در حاشیه یک محشی نمی‌دانم محشی کی است از آن محشی‌های چاپ‌های بزرگ خط عبدالرحیم من یادم مانده آن موقع که ما شرح لمعه می‌خواندیم از آن چاپ‌ها بوده. گفته لا یخفی لطفه علی من فتح عینه. حالا من اینها را بگذارید توضیح بدهم این عبارت چی است این داستان چی است. کلمۀ به ضم عینه دو تا معنا ممکن است ازش اراده بشود و این دو تا معنا مراد هست. یکی اینکه اشاره به لفظ عصفور هست به ضم عینه یعنی کلمۀ عصفور عینش مضموم است. یکی اشاره به معنا باشد مراد از ضم عین هم یعنی مرگ، می‌گوید مجرد عصفور بیفتد در چاه لازم، چاه نجس نمی‌شود که، اگر عصفور بیفتد در چاه و بمیرد، چشمش بسته بشود کنایه از این است که بمیرد، ضم عینه یعنی بموته، این اشاره به ضم عین این باشد. خلاصه لا یخفی لطفه هم درش چند معنا به کار رفته. اوّلا ممکن است علی من فتح عینه اشاره به این باشد کسی که زنده باشد این ضم عینه در مقابل آن ضم عین که به معنای مرگ باشد من فتح عینه یعنی کسی که توان باز کردن چشم را داشته باشد، یعنی زنده باشد، کسی که زنده باشد می‌فهمد که این عبارت لطیف است، همین مقدار زنده بودن کافی هست برای اینکه این مطلب را بفهمد. شبیه مثلا می‌گوییم و هذا ظاهر لمن له ادنی تأمل. کأنّ همین اصل زنده بودن کافی هست برای این که این مطلب، اگر کسی این مطلب را درک نمی‌کند زنده او را مخوان، مرده است اینجوری می‌خواهد بگوید. یک فحش هم به کسانی هست که این مطلب را نمی‌فهمند، خب این یک جور.

یک جور دیگر اینکه من فتح عینه اشاره به این است کسی که دقت کند، فتح عینه کسی که دقت کند و چشم باز کند، چشم باز کردن اشاره به دقت کردن باشد. یک معنای دیگر فتح عینه کسی که کلمۀ عصفور اعرابش را بلد نباشد، عینش را فتحه بدهد حالا بیاید ببیند که اِ مرحوم شهید ثانی اشاره کرده خب برایش جالب است می‌گوید اشتباه ما را گرفت اصلاح کرد فتح عینه یعنی فتح عین عصفور را، نه عین خودش را. این معانی مختلفی هست که در این موارد هست.

**شاگرد:** مرحوم کلانتر یک معنای سومی هم گفته. گفته: «و هناك لطيفة: و هي أن العين في العصفور لو كانت مفتوحة لما وقع في البئر»

**استاد:** آها آن هم یک نکتۀ دیگر. بضم عینه یعنی چشمش را بسته بوده که افتاده در چاه و الا اگر این هم یک معنای دیگری برای این معنا. البته در واقع آن، حالا این معنای سومی که هست معلوم نیست از این لفظ اراده شده باشد ولی دو تا معنای اوّل حتما باید اراده شده باشد، چون هم می‌خواهد بگوید عصفور مضموم است هم عینش مضموم است هم بحث اینکه باید بمیرد، چون حکم برای مرگ عصفور فی البئر است نه برای وقوع العصفور فی البئر افتاده باشد در چاه از توی چاه در بیاید بگوییم که آن هم باز چیز می‌شود. نه باید افتاده باشد و به وسیلۀ این افتادن مرده باشد. با توجه به مجموع این نکات یک سری نکاتی را من حالا الآن عرض می‌کنم مکملش را فردا توضیح می‌دهم. ببینید اینکه متکلم اساسا در هنگام به کار بردن لفظ صرفا به معنا توجه دارد و هیچ لفظش توجه ندارد ما همچین چیزی از کجا؟ کی گفته؟ خیلی وقت‌ها متکلم در هنگامی که می‌خواهد استعمال کند لفظ را هم توجه دارد، به خصوص در جاهایی که صنایع ادبی لفظی را به کار برده، ما صنایع ادبی ما بعضی‌هایشان لفظی است، بعضی‌هایشان معنوی است، یکی از صنایع ادبی لفظی مثلا سجع است، سجع لفظی است. خب سجع را که به کار می‌برد متکلم همان موقع توجه دارد دارد یک کلام مسجع به کار می‌برد، هم به معنا توجه می‌کند هم به لفظ توجه می‌کند. خدا رحمت کند ما خدمت آقای حاج شیخ حسن آقای تهرانی درس می‌خواندیم، معانی بیان بود. یک مطلبی را سؤال کرد از یکی از طلبه‌ها، آن طلبه گفت من مشکوک هستم، گفت بابا تو شاک هستی، مطلب مشکوک است، گفتش که آقا به معنا توجه داشتم به لفظ توجه نداشتم، گفت مگر با هم منافات دارد هم به لفظ توجه کن هم به معنا توجه کن، و این منافاتی ندارد، به خصوص ببینید یک شعر لطیفی مرحوم سید رضا هندی دارد کوثریه.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| امفلج ثغرک ام جوهرقد قال لثغرک صانعه |  | و رحیق رضابک ام سکرانا اعطیناک الکوثر |

تا آخر آن شعر.

آن شعر مملو از صنایع ادبی لفظی و معنوی هست. یک صنعتی به کار برده که اسم خاصی من برایش سراغ ندارم ولی در بعضی از شروح کوثریه دیدم اشاره به این مطلب شده، آن این است که یک شعری دارد می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فاجل الاقداح بصرف الراح |  | عسی الافراح بها تنشر |

اینجا یک نوع رقص کلمات وجود دارد به این شکل که فاجل الاقداحَ بصرف الراحِ

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فاجل **الاقداحَ** بصرف **الراحِ** |  | عسی **الافراحُ** بها تنشر |

«احَ – احِ - احُ» این اشاره به این هست که شما جام بگردان، با جام گرداندن شادی را ایجاد کن، جام گرداندن باعث شادی می‌شود و یک نوع رقص افرادی که چیز هستند مست می‌شوند و می‌رقصند و امثال اینها. این با کلمات هم دارد می‌رقصاند، یعنی کلمات را رقصانده، حَ، حِ، حُ، آن هم «احَ – احِ - احُ». یک نوع تناسب معنوی بین مفهوم رقصی را که می‌خواهد القاء کند با رقص کلمات، فاجل

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فاجل الاقداح بصرف الراح |  | عسی الافراح بها تنشر |

ببینید این شاعر در ضمن اینکه به آن معنای اینکه شما کاری کن که افراد شاد بشوند و خلاصه با جام نوشیدن به رقص بیایند از شادمانی، الفاظ را هم رقصانده، به اینها دقیقا توجه دارد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فاجل الاقداح بصرف الراح |  | عسی الافراح بها تنشر |

یکی از چیزهای مهم ادبیات همین توجه به صنایع لفظی است، در حینی که به معنا هم توجه دارد به لفظ هم توجه دارد، البته شاعرهای قوی، شاعرهایی هستند که آن گونه‌ای به معناها توجه می‌کنند که اصلا توجه به لفظ را افراد نمی‌بینند کأنّه، باز آن نکته‌ای که مرحوم آخوند می‌گوید این فناء لفظ در عنا در ضمن اینکه، یعنی گاهی اوقات بعضی افراد کلماتشان را فدای سجع کردند، یک معناهای بی مزۀ بارد را به کار می‌برد برای اینکه آن لفظ را هم به کار ببرد. حالا به تناسبات یک چیز را بگویم حالا بقیۀ بحث باشد فردا. یک بنده خدایی رفته بوده پیش مرحوم آشیخ محمد رضا مسجد شاهی، آشیخ محمد رضا مسجد شاهی حالا یک چیز در موردش عرض بکنم، آشیخ محمد رضا مسجد شاهی یک کتابی دارد به وقایة الاذهان، وقایة الاذهان کتاب اصولی است، یک متن ادبی هم هست. در پایان جلد اوّلش یک توضیحی دارد می‌گوید بعضی‌ها این کتاب ما را دیدند و خیلی پسندیدند ولی گفتند خلاصه چقدر چیزهای ادبی درش به کار رفته و امثال اینها، به عنوان انتقاد. ایشان گفته بود که ان هذا طبع لا تتبع، منذ نومة اظفاری، از وقتی که انگشت‌های دستم محکم شده اینجور صحبت می‌کردم، صحبت عادی من اینجوری است نه اینکه می‌خواهم به زور سجع باران کنم عبارت را، عبارت عادی من این است، اینجور نیست که تکلف باشد و امثال اینها. آن کأنّ می‌خواسته بگوید که شما دارید تکلف می‌کنید. گفت نه من صحبت کردن عادی من اینجوری است. حالا این مقدمه باشد. مرحوم آشیخ محمدرضا مسجد شاهی یک آسید علی نجف آبادی بوده اینها هر دو اصفهانی هستند، هر دو هم با فاصلۀ یک هفته از دنیا می‌روند، عالم درجۀ اوّل اصفهان بودند و یک داستان‌هایی هم هست حاج آقا فرمودند شنیده بودند که، یا یک روز از دنیا رفتند یک هفته نبوده یک فاصلۀ کم، می‌گفتند رضا رضا گویم یا علی علی، به شیخ رضا گریم یا به ح سد علی، حاج سید علی، اینجوری سینه می‌زدند اصفهانی‌ها در وفات آشیخ محمد رضا مسجد شاهی و آسید علی نجف آبادی. اینها مقدماتش. یک کسی رفته بوده پیش آسید علی نجف آبادی گفته بوده اجازۀ اجتهاد می‌خواهم. ایشان گفته من اهل این چیزها نیستم برو پیش آشیخ محمد رضا مسجدشاهی قافیه‌اش جور بیاید اجازۀ اجتهادت را می‌دهد، بعد می‌رود اجازۀ اجتهادش را می‌آورد اجازۀ اجتهادش این بوده می‌گوید فاختبرتُ عن کل مشکلة معضلة فوجدته اجلی من مصادیق مقبولة عمر بن حنظلة. اینکه معضله را خواسته با حنظله قافیه کند. یک شعری هست مال قاآنی است انگار، می‌گوید که ای امیری که صدر قدر تو را هست خرگه بسیط بساط، بعد می‌گوید تو مدیری و کائنات مدار، تو محیطی و کائنات محاط، خلاصه ای رئیس که تو اینقدر مقام داری که کمین چاکرت بود وطواط. محمد حقوقی یک کتاب دارد در مورد شعر نو آنجا تحلیلی می‌کند در مورد شعرهای قدیم می‌گوید شعرای قدیم به معنا توجه ندارند فقط به لفظ توجه دارند، این شعر قاانی را آورده می‌گوید ببینید فقط بیت اوّلش شاعر به اختیار خودش است بقیۀ شعرها را سجع و جهات لفظی شاعر را به دنبال خودش کشیده، می‌گوید ای امیری که صدر قدر تو را هست نه خرگه بسیط بساط. خب عیب ندارد آن بگوییم آن بیت اوّل، می‌گوید تازه مصراع اوّل، بسیط و بساط، چون خواسته بسیط و بساط را با همدیگر کنار هم قرار بدهد این شکلی شده. بعد از آن هم به تناسب بسیط و بساط واژه‌هایی که متناسب او بوده مدیر و مدار، محیط و محاط اینها را آورده و الا اختیار دست خودش نبوده این الفاظ بوده که شاعر را به دنبال خودش کشانده و همین جبر الفاظ بوده که باعث شده که از میان همۀ ادبا رشید الدین وطواط را به چاکری انتخاب کرده و الا چطور شد که از میان این همه ادبا فقط رشید الدین وطواط به این افتخار چاکری این آقا نائل شده به خاطر اینکه شعر این را تحمیل کرده به شاعر حالا عرض می‌کنم درست است البته عرض می‌کنم شعرهای قوی، شعرهایی هست که الفاظ فدای معنا نشوند، فرض کنید سعدی، مثل اینکه دارد عادی حرف می‌زند ولی کلامش مسجّع است. ولی علی ای تقدیر آن نکته‌ای که می‌خواهم عرض بکنم حالا چه شاعرهای متصنع، چه شاعرهایی که طبعا شعر یا متن مسجع می‌گویند هر کدامشان باشد به الفاظ توجه دارند، اینکه فقط به معنا ما توجه داشته باشیم فقط قصدمان افهام معنا باشد این درست نیست، نه در همان حالی که دارد معنا را هم القا می‌کند چگونگی القا معنا به لفظ را هم توجه دارد. حالا این توضیحاتی دارد که من این توضیحات را در جلسۀ آینده ادامه خواهم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد